

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على أعدائهم أجمعين

یادآوری؛ عدم قبول نظریه «حق الطاعة»

ملاحظه فرمودید در بحث گذشته که مسلک «حق الطاعة» قابل قبول نیست و اشکالاتی بر این نظریه وارد است که به برخی از آنها اشاره کردیم؛ در اینجا لازم است دو نکته یا دو اشکال یا دو مبعد دیگر برای تکمیل مطلب عرض کنیم و بعد وارد دنباله مطلب شویم.

دو اشکال دیگر بر نظریه «حق الطاعة»

«اشکال اول» این است که در مورد حق الطاعة، قائل به مسلک حق الطاعة مساله منعیت و خالقیت و مالکیت را ملاک قرار داد و چون خدا منع بالذات است و خالق بالذات است در «حق الطاعة» توسعه ای را قائل شد. اشکال این است چرا اوصاف دیگر خداوند ملاک و مورد لحاظ واقع نمی شود اگر خدا مالک مطلق است رحمت و رحیمیت واسعه هم دارد؛ ما اگر بحث را ببریم بر روی مالکیت و خالقیت آن وقت باید منتهی بشویم به آنچه که قائل به «حق الطاعة» منتهی شده و اگر بحث را ببریم بر روی رحیمیت و رحمانیت ذاتی خدا «کتاب علی نفسه الرحمة» مقتضای این رحمت اقتضا می کند تا یک تکلیفی برای عبد بیان نشده باشد و واصل نشده باشد اینجا حق الطاعة ایی در کار نباشد.

«اشکال دوم» این است که در برخی از آیات قرآن این تعبیر وجود دارد مثلاً آیه 165 سوره نساء «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِنَاسٍ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» می فرماید ما این رسل را به عنوان مبشر و منذر فرستادیم تا اینکه مردم بر خدا حجتی نداشته باشند سؤال این است که این «لئلا يكون للناس على الله حجة» این یک عنوان تعبدی نیست یعنی یک عنوان واقعی عقلی یا عقلایی است یعنی اگر خدای تبارک و تعالی رسل را ارسال نمی کرد مردم بعداً دلیل و حجت داشتند در مقابل خداوند و این «لئلا يكون للناس على الله حجة» معنایش این است که بدون ارسال رسل یک حقی مردم بر خدا

دارند، در حالیکه قائلین به حق الطاعة می گویند اصلا این تعبیر را نگویند که مردم حق دارند زیرا «العبد و ما فی یده لمولاه» هیچ حقی برای مردم وجود ندارد و هر چه هست خدا تبارک و تعالی حق دارد؛

عرض کردم با توجه به این نکته که این عنوان تعبدی را ندارد «لثلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل» کاشف از یک عنوان واقعی عقلی یا عقلایی است؛ یعنی یک ملاک عقلی و عقلایی را خداوند به آن اشاره می کند و آن ملاک این است که در دائره تکالیف، اگر تکلیف برای عبد بیان نشود و یا بیان بشود ولی واصل نشود، عبد «علی الله حجة» و حق دارد؛ این هم مبعود دوم که این نظریه را یک مقداری ضعیف تر می کند ان شاء الله خود آقایان هم اگر در این نظریه دقت کنند می توانند اشکالات دیگری هم بر این نظریه وارد کنند.

«مستشکل»: ملاک شاریت شارع چیست؟ «استاد»: جعل تکلیف است یعنی اگر جعل تکلیف نداشت شارع نبود یعنی خدا بود منعم بود خالق بود مالک بود اما شارع نبود.

«مستشکل»: خدا به چه ملاکی جعل تکالیف می کند؟ «استاد»: عرض کردم اگر بخواهیم بدین گونه بیان کنیم چرا اوصاف دیگر را در نظر نمی گیرید؟ آیا مساله رحمت ذاتی خدا در این مسائل تکالیف دخالتی ندارد؟ اشکال اول همین بود قبلا در بحث گذشته گفتیم اصلا از این دائره شاریت و جعل تکلیف نباید عقب تر برویم، اما حالا می گوئیم به مرحله ذات می رویم و در این مرحله، رحمت و اسعه الهی هم هست این رحمت اقتضا می کند تا مادامی که تکلیف به عبد واصل نشده باشد خداوند «حق الطاعة» ای نداشته باشد و اگر این سخن را که در رسائل خواندید که «احکام شرعیة الطاف فی احکام العقلیة» یعنی احکام شرعیة یک لطفی است در احکام عقلیه و یک معنای این جمله این است که عقل می گوید خدا را باید اطاعت کرد و مصداق اطاعت را شارع بیان می کند لذا لطفی کرده یعنی اینها بر می گردد به لطف و رحمت خدا تمام این احکام مصداق برای نعمت و رحمت خداست و نباید ببریم روی مساله خالقیت و مالکیت و قاهریت و قدرت و امثالهم.

«مستشکل»: با وجود یک مورد ما سراغ بعضی از اوصاف برویم و لزومی ندارد که بقیه اوصاف از جمله رحیمیت را در نظر بگیریم. «استاد» اشکال ما این است که چرا فقط خالقیت را در نظر می گیرید؟ شما که می خواهید بگویند خدا چه حقی دارد و در چه دائره ای، بقیه اوصاف را نیز در نظر بگیرید و باید بقیه اوصاف را در نظر گرفت و اگر بقیه اوصاف را در نظر بگیرید خواهید گفت طبق رحیمیت و رحمت و اسعه و «کتب علی نفسه الرحمة» طبق این بیان «حق الطاعة» در دائره احتمالات نیست.

و عرض کردم چرا فقط خالقیت را در نظر می گیرید مگر خدا فقط همین یک جهت را دارد و اگر فقط خدا همین جهت را داشت راهی برای این نظر بود. عرض کردم قائلین به مسلک «حق الطاعة» می گویند نزاع را باید برد در خود خدا و اصلا یکی از حرفهایی که دارند همین است و می گویند ما نزاع را فقط در خدا می بریم نه در «مولا بما انه مولا» که اینها را توضیح دادیم و در خود خدا که می آیند مساله منعیمت و خالقیت را مطرح می کنند و ما به ایشان می گوئیم چرا شما سائر اوصاف خدا را مطرح نمی کنید و آنها را بیاورید کنار این صفات؛ نتیجه این می شود اگر ما سایر اوصاف را در نظر بگیریم اینها دخالتی در مساله دائره «حق الطاعة» ندارد و آنچه که دخالت دارد جعل و تکلیف است و در دائره تکلیف باید دید که عقل یا عقلا چه می گویند؟ عقل می گوید: تا تکلیف واصل نشده باشد «حق الطاعة» نمی آورد.

لزوم تقویت قوه اجتهادی در خلال مباحث

حال شایسته است از دانش پژوهان سئوالی کنیم چند نفر از آقایان این نظریه «حق الطاعة» را قبول دارند؟ ببینید ما حال یک نقدهایی را وارد کردیم و ممکن است که دیگران در صدد بیابند و همین طور هم خواهد شد که بعدا در صدد جواب بر بیابند و

شما هم باید بحث را دنبال کنید و آنچه که برای ما مهم است این که نظر بدهید و واقعا به یک نظری برسید و بحث را ابتر رها نکنید یکی از اشکالاتی که در درس های خارج متعارف وجود دارد همین است یک کسی بحث را منقح می کند ابعادش را ذکر می کند و آقایان فضلا هم یادداشت می کنند؛ البته گوینده غالبا به یک نتیجه ای می رسد اما آقایان خودشان سعی ندارند به یک نتیجه ای برسند و این اشتباه است یعنی شما این فرصتی که الان در این یکی دو هفته برای این بحث بود برای بررسی «حق الطاعة» دیگر این فرصت را پیدا نمی کنید بهترین فرصت همین فرصت بوده و سعی کنید که حتما به یک نظری برسید و نظرتان را هم یادداشت کنید حالا یا موافق رای ماست یا مخالف نظر ما. این جهت نباید برای شما فرق کند ببینید واقعا ذهن شما روی موازین استنباط و استدلال به چه نتیجه ای می رسد. «مستشکل»: این نظریه مخالف دلائل نقلی برائت است «استاد» آنها جواب می دهند و می گویند ما می گوئیم «حق الطاعة» تا مادامی که ترخیصی از طرف شارع نیاید که ما در این هم اشکال کردیم؛

ادامه بحث دلیل عقلی

بحث ما از اول امسال از دلیل عقلی برائت شروع شد گفتیم که مشهور قائل اند به: برائت عقلی در شبهات وجوبیه و تحریمیه حکمیه و موضوعیه و در مقابل مشهور اخباری ها قائل به احتیاط عقلی اند البته بعضی از اصولی ها مانند قائلین به مسلک «حق الطاعة» آنها هم از نظر عقلی احتیاطی می شوند بحث در این بود که دلیل مشهور بر برائت عقلی چیست؟

قاعده قبح عقاب بلا بیان

گفتیم دلیل مشهور قاعده قبح عقاب بلا بیان است برای اینکه بدانیم قاعده قبح عقاب بلا بیان ریشه اش چیست؟ تا حالا یک بیان عرفی کردیم و گفتیم در میان عرف، اگر مولایی تکلیفی را برای عبدش بیان نکند و بعد بخواهد عبد را عقاب یا مذمت کند در اینجا عقلا نمی پذیرند و بحث کشانده شد به مساله «حق الطاعة».

سه تقریر برای قاعده قبح عقاب بلا بیان؛ دو بیان از محقق نائینی و یک بیان از محقق اصفهانی

برای قاعده قبح عقاب بلا بیان، سه تقریر دیگر یا سه استدلال دیگر در کلمات وجود دارد دو تا در کلمات مرحوم محقق نائینی است و یکی در کلمات محقق اصفهانی که اینها را باید بیان کنیم؛

بیان محقق نائینی نسبت به قاعده قبح عقاب بلا بیان

مرحوم محقق نائینی در کتاب فوائد الاصول ج 3 ص 365 می فرمایند: اگر در یک موردی مولا تکلیفی را بیان بکند و این تکلیف به عبد نرسد و در نتیجه تکلیف فوت بشود، فوت این تکلیف مستند به مکلف نیست و تضییع این تکلیف مستند به مکلف نیست بلکه یا مستند به مولاست و اینکه مولا باید بگونه ای بیان می کرده که به عبد برسد یا اینکه اگر مولا هم در بیان و ایصال کوتاهی نکرده یک اسباب خارجی ای مثلا وجود عدو مانع شده از اینکه حقائق و تکالیف به عباد برسد اما در هر صورت حالا که نرسید و این تکلیف فوت شد، فوت تکلیف و فوت مراد مولا، مستند به مکلف نیست یا مستند به خود مولاست یا مستند به اسباب دیگر

است و وقتی فوت مراد مولا مستند به مکلف نشد اگر مولا بخواهد این عبد را بر ترک این تکلیف عقاب کند عقل این عقاب را قبیح می داند.

اینجا مرحوم نائینی یک اشاره ای دارند و می فرمایند: در آن جایی که مولا اصلا بیان نمی کند عقل عقاب را قبیح می داند و در آن جایی که بیان می کند و به مکلف نمی رسد باز عقاب را قبیح می داند منتها در این دو مورد گر چه در هر دو مورد عقل عقاب را قبیح می داند اما به دو ملاک مختلف است؛ در جایی که بیان نمی کند اصلا مولا اراده ای ندارد و مرادی ندارد وقتی مرادی هم ندارد و وقتی مرادی ندارد مطلوبی ندارد و وقتی مطلوبی ندارد تفویت مطلوب معنا ندارد؛ اصلا نمی توانیم بگوییم در آنجا مطلوب مولا تفویت شده؛ در جایی که مولا بیانی از اول نکرده آنجا نمی توانیم بگوییم تفویت مطلوب مولا شد چون مولا اراده ای ندارد مرادی ندارد و مطلوبی هم ندارد؛ اما در ما نحن فیه مولا اراده دارد و مراد دارد و مطلوب دارد یعنی مولا بیانی کرده و این بیان به مکلف نرسیده اما تفویت این مطلوب مستند به مکلف نیست و حالا که مستند به مکلف نیست پس عقاب قبیح است؛ این بیانی است که در فوائد الاصول دارند.

مناقشه محقق روحانی(ره) بر بیان محقق نائینی؛ مخالفت عبد در مقام عمل یک امر اختیاری است نه غیر اختیاری

صاحب کتاب منتقى الاصول بر این بیان مرحوم نائینی مناقشه کرده در ج 4 ص 443 که خلاصه اشکال صاحب منتقى این است که: اگر ترتب عقاب معلول عدم وصول باشد این کلام نائینی درست است یعنی بگوییم در اینجا که تکلیف محتمل بوده اگر خدا بخواهد این عبد را عقاب بکند این عقاب معلول عدم وصول است و عدم وصول یک امر غیر اختیاری است و خارج از قدرت مکلف است، پس این عقاب در اینجا قبیح است؛ به عبارت آخری، اگر ما محور را روی عدم الوصول ببریم، به عقل که می گوئیم عقل می گوید عدم الوصول ربطی به مکلف ندارد و مکلف قدرت ندارد و مقدور مکلف نبوده پس بخاطر یک امر غیر مقدور شارع نمی تواند این شخص را عقاب کند که حرف درستی است.

اما ایشان می فرماید مساله اینطور نیست بلکه مساله این است که این شخصی که احتمال یک تکلیف واقعی را داده و عملا می توانست احتیاط کند و عملا یک کاری بکند که با تکلیف واقعی مخالفت نکند ولی احتیاط نکرد و عملا تکلیف واقعی را مخالفت کرد؛ صاحب منتقى ادعایش این است که عقاب بر این مخالفت در مقام عمل است و این مخالفت فی مقام العمل، یک امر اختیاری مکلف است یعنی این شخص فی مقام العمل می توانست احتیاط کند و موافقت کند اما احتیاط نکرد و مخالفت کرد پس این مخالفت یک امر مقدور برای مکلف است و عقاب شارع بر این امر مقدور است.

و بعد صاحب منتقى می گویند: «و لم يتعرض لدفع احتمال ترتب العقاب علی ذلک بل هو مغفول عنه فی الکلام» می فرمایند اصلا این قسمت بحث در کلام مرحوم نائینی مغفول عنه است زیرا مرحوم نائینی همه بحث را روی عدم وصول بردند و عدم وصول هم یک امر غیر اختیاری است و بر امر غیر اختیاری عقاب قبیح است صاحب منتقى به مرحوم نائینی می گویند شما چرا از این قسمت بحث غفلت کردی که عقاب بر این مخالفتی است که این شخص کرده چه اینکه این شخص احتمال می داده واجب باشد انجام نداده و یا احتمال می داده حرام باشد انجام داده و مخالفت کرده و شارع بر این مخالفت که یک امر غیر اختیاری است که می خواهد عقاب کند پس بیان صاحب منتقى این است که ترتب عقاب بر یک امر اختیاری است نه بر یک امر غیر اختیاری!

مناقشه بر بیان صاحب منتقی الاصول

ما بر این بیان مناقشه داریم خوب این مناقشه را دقت فرمایید و عبارت مرحوم روحانی و نائینی را ببینید و مناقشه این است که: اساساً مرحوم نائینی در کلامش بحث اختیاری بودن یا غیر اختیاری بودن را مطرح نکرده آنچه را که مرحوم نائینی بیان فرمودند تفویت مطلوب مولی است و تفویت مراد مولاست و نائینی می فرماید این تفویت آیا مستند به این مکلف است یا نه؟ نائینی می فرماید وقتی ما دقت کنیم این تفویت مستند مکلف نیست و لو مکلف اختیاراً می تواند احتیاط کند و لو مکلف با عمل احتیاطی می تواند یک کاری کند که مراد واقعی فوت نشود این کار را می تواند بکند اما اولاً و بالذات تفویت مستند به چیست؟ و آن خلطی که برای صاحب منتقی الاصول واقع شده در اینجا است یعنی در دو نکته است:

دو برداشت غلط صاحب منتقی از کلام نائینی(ره)

«خلط اول»: کلام نائینی بر محور اختیاری بودن و غیر اختیاری بودن نیست تا شما بفرمایید که اینجا عقاب بر یک امر اختیاری است نه غیراختیاری!! «خلط دوم»: محقق نائینی مساله را برده روی تفویت مراد مولی؛ درست است و ما قبول می کنیم که عبد و مکلف با احتیاط و عمل احتیاطی می تواند یک کاری بکند که جلوی تفویت را بگیرد اما اگر این کار را نکرد سؤال این است که تفویت اولاً و بالذات مستند به مکلف است یا به مولا؟ و نائینی همه حرفش این است که تفویت اولاً و بالذات مستند به مولاست و اولاً و بالذات تفویت به مکلف ارتباطی ندارد و همین که ارتباطی ندارد لذا شارع عقاب نمی تواند بکند چون تفویت اولاً و بالذات مستند به مکلف نیست؛

«مستشکل»: این در صورتی است که تفویت مستند عدم وصول قطعی باشد اما اگر تکلیف اعم از اینکه تکلیف قطعی و غیر قطعی باشد.

«استاد»: نه دیگر الان می گویم الان که واصل نشده ولی احتمالش وجود دارد الان وصول پیدا نکرده اما احتمال می دهیم این تکلیف در واقع صادر شده باشد همه حرفها این است که مکلف به این احتمال اگر ترتیب اثر نداد مخالفت کرد و مطلوب مولا تفویت شد این تفویت مستند به چیست؟ جواب این است که اولاً و بالذات مستند به مکلف نیست می خواست مولا بگونه ایی بیان کند که به مکلف برسد یا این نکته را عرض کنیم در آنجایی که مولا یک بیان مجملی دارد مثلاً الان مولا فرمود: افعلوا فعل یک فعلی را انجام بده در اینجا عبد و مکلف هم نمی داند این فعل چیست اما می داند مولا یک مطلوبی دارد اما اگر احتمال دادیم که این مطلوب مولا یکی از این دو فعل باشد حالا بحث علم اجمالی را هم کنار بگذارید؛ حال در اینجا اگر مکلف کاری را انجام نداد آیا مولا می تواند او را مواخذہ بکند پاسخ این است که نه؛ در این صورت مکلف می تواند بگوید کلام شما مجمل بود درست است که مکلف قدرت داشت در مقام عمل کاری انجام دهد که غرض مولا حاصل شود اما لزومی ندارد و همه حرفها در این لزوم و عدم لزوم است لذا این مناقشه ایی که صاحب منتقی بر مرحوم نائینی وارد کردند به نظر ما وارد نیست هم عبارت فوائد را ببینید و هم عبارت صاحب منتقی الاصول را ببینید و فردا می خواهیم عبارت اجود التقريرات ج 3 ص 323 و اشکال صاحب منتقی الاصول ج 4 ص 444 و بعد کلام محقق اصفهانی حتما حاشیه اصفهانی بر کفایة ج 4 ص 83 و 84 را ببینید.

حضرت فاطمه معصومه(س) شفیعہ دارای مقام شفاعت

این یک نکته را هم در پایان درس امروز را عرض کنم و آن این است که امروز را به عنوان ولادت حضرت معصومه قرار دادند و ما هم تبریک عرض می کنیم خدمت شما فضلا و همه شیعیان و وجود مقدس امام زمان (عج) و امیدواریم که همانطوری که تا به حال این قبر مطهر در قم برکات بسیار بسیار فراوان علمی و معنوی و مادی داشته ان شاء الله باز بهره مند بشویم از

برکات این قبر مطهر و توصیه من این است که واقعا از زیارت بی بی غفلت نکنیم و از استفاده کردن هر چه بیشتر از این قبر مطهر خودمان بچه هایمان را و خانواده را نسبت به عظمت این بانو و این کریمه که در قم مدفون هست و آنها را بیشتر متوجه کنیم و این تعبیری که در زیارت آمده که «یا فاطمه اشفعی لنا فی الجنة» که یک وقتی هم در مصاحبه ها یک تحقیق مختصری کرده بودم که در میان امام زاده هایی که زیارت ماثور دارد حضرت معصومه سلام الله علیها است و این تعبیر در آن زیارتنامه آمده که معلوم می شود که ایشان شفیعه است و مقام شفاعت برایش مسلم است اگر واقعا هیچ چیزی نصیب انسان نشود و انسان یک ارتباطی داشته باشد با صاحب این قبر مطهر و برای اینکه در روز قیامت مشمول شفاعت این حضرت قرار بگیرد غنیمت بسیار بسیار بزرگی هست.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.